

# چی ببینیم؟



## دستِ «جلوه‌های ویژه» به همراهت!

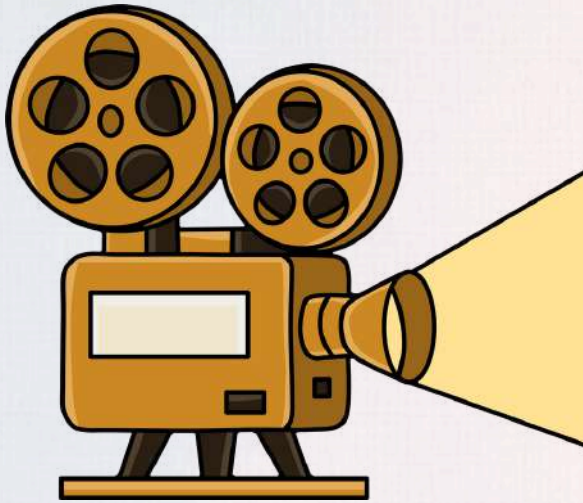
درباره فیلم:

«جیسون و آرگونات‌ها»

### پیمان شاهی

مقدمه شروع کردم. دلیلش این است که فکر می‌کنم تماشای فیلمی مثل «جیسون و آرگونات‌ها» مثل آن است که موقع گشتن توی انباری خانه، یک کارتن پُر از کتاب‌قصه‌های قدیمی پیدا کنیم و با ورق زدن‌شان، همه‌ی خاطرات قشنگ و رنگی آن سال‌ها توی ذهن‌مان رژه برونند. برای خود من، این فیلم حکایت کشف جادوی سینماست که داستان‌اش را قبلاً برای‌تان گفته بودم، ولی اطمینان دارم شما و همه کسانی که اهل فیلم دیدن هستند با تماشای این اثر قدیمی (مال حدود ۷۰ سال پیش) به رویا فرو می‌روید و دنیای جدی و عبوس فیلم‌های امروزی را فراموش می‌کنید.

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ... صبر کن ببینم! مگر در قرن بیست و یک هم داستان‌ها را با این عبارت شروع می‌کنند؟ راستش بله! اول به این دلیل که هر چیزی بالاخره باید از یک جایی و با یک حرفی شروع شود و چه اشکال دارد که داستان‌ها با همین جمله شروع شوند؟ بعدش هم اینکه داستان اگر واقعاً داستان باشد تا ابد هم یک همچو شروع پُر رمز و رازی می‌طلبد که مثل وردهای جادویی عمل می‌کند و قبل از اینکه اولین جمله داستان گفته شود، شنونده را به دنیایی خیالی و دل‌انگیز می‌برد. لابد تعجب می‌کنید که چرا با این



نمی‌شود چاپ‌شان کند و هیچ خواننده‌ای هم حوصله خواندن‌شان را نخواهد داشت!

در تاریخ سینما فیلم‌های زیادی براساس افسانه‌های اروپایی و اساطیر یونانی ساخته شده، تا جایی که بعضی شخصیت‌های اساطیری برای خودشان یک‌پا ستاره بودند و مثل جان ویک یا راکی چندین فیلم درباره‌شان ساخته می‌شد. مثلاً اگر عبارت فیلم هرکولی را سرچ کنید، می‌بینید که ده‌ها فیلم با نام هرکول و فلان، هرکول و بهمان، هرکول و بیسار ... ساخته شده و همین نشان می‌دهد که این‌جور فیلم‌ها زمانی برای خودشان گیشه‌ی پُررونقی داشته‌اند. یک سر این رونق برمی‌گشت به جذابیت و خوش آب و رنگی این

«جیسون و آرگونات‌ها» داستان سفر پُرخطر یک پهلوان جوان و همراهان شجاعش برای پیدا کردن یک گنجینه ارزشمند است. همین‌جا توضیح بدهم که «آرگونات‌ها» یعنی «آرگونشینان» یا مسافران کشتی «آرگو».

داستان جیسون و همراهانش یکی از معروف‌ترین داستان‌های اساطیری یونان باستان است و در معروفیت‌اش همین بس که نویسنده معروف جناب آقای ویل دورانت هم این داستان را در کتاب عظیم بیست جلدی‌اش بنام «داستان تمدن» آورده! (منظورم همان کتابی است که در ترجمه فارسی، اسم تاریخ تمدن روی آن گذاشته‌اند، چون لابد مترجم‌هایش خیال می‌کردند اگر روی کتاب‌های به این کُلفتی اسم داستان بگذارند، هیچ ناشری حاضر

فیلم ما را معرفی می‌کنی یا سیاست‌های فرهنگی را شرح می‌دهی؟!

با پوزش از جناب جیسون و همراهان بزن بهادرش برمی‌گردم سر اصل داستان.

همان‌طور که توضیح دادم، فیلم در واقع حکایت یک سفر ماجراجویانه است توسط یک تیم از جوانان سلحشور برای انجام یک مأموریت دشوار و تقریباً غیرممکن؛ پادشاهی خوب و مهربان، به‌دست برادر بدجنس‌اش سرنگون و خودش کشته می‌شود. او پسر خردسالی داشته که همین آقا جیسون خودمان باشد و مادرش موفق می‌شود او را از معرکه در ببرد. (چه کار خوبی کرد، وگرنه پسرک هم به سرنوشت پدرش دچار می‌شد و ما دیگر نه افسانه‌ای داشتیم و نه فیلمی!) این پسر سال‌ها بعد که تبدیل به یک جوان خوش‌تیپ و خوش‌هیكل شد، برمی‌گردد و ماجرا طوری پیچ و تاب می‌خورد که بنا می‌شود جیسون برای برگشتن به پادشاهی، یک مأموریت غیرممکن را انجام بدهد:

عبور از هفت دریا و رسیدن به سرزمینی دور و دزدیدن دارایی مقدس شاه آنجا، که عبارت است از یک تخته‌پوست یک قوچ قربانی‌شده. این پوست، پشمی طلایی دارد و نیروی جادویی‌اش کشته‌ها را زنده می‌کند.

فیلم‌ها و بازیگران هیكلی و خوش‌قیافه‌شان؛ اما پای یک چیز دیگر هم در میان بود:

اینکه فرنگی‌ها برخلاف ما شرقی‌ها، گذشته خودشان را مایه خجالت و سرشکستی نمی‌دانستند که هیچ، بلکه خیلی هم به آن پُز می‌دادند و قیافه می‌گرفتند (هنوز هم می‌گیرند) و از قصه‌های موقع خواب تا کتاب‌قصه‌ها و بعدتر در کتاب‌های درسی و دانشگاه هم خیلی جدی به افسانه‌های قدیمی اروپایی می‌پرداختند تا همه مردم از بچگی، با قهرمان‌های اساطیری‌شان آشنا شوند و به آنها افتخار کنند. خُب معلوم است که این بچه‌ها وقتی بزرگ شوند بدشان نمی‌آید گاهی برای تفریح هم که شده پای تماشای فیلم‌هایی که این سرگذشت‌ها را نشان می‌دهند، بنشینند و تجدید خاطره کنند.

تا یادم نرفته بگویم که این روند هنوز هم در جهان غرب ادامه دارد. کارتون «تایتان‌ها» که یادتان هست؟ بروید جستجو کنید تا ببینید تایتان‌های واقعی کی‌ها بودند و بعد آفرین بگویید که چطور در کشورهای آن طرف آب، مدام خلاقیت به خرج می‌دهند تا میراث فرهنگی‌شان را به‌روز و جذاب به نسل‌های بعد معرفی کنند.

به‌نظرم دارم صدای فریاد «جیسون» را می‌شنوم که دارد از روی عرشه‌ی «آرگو» داد می‌زند: آی عمو...! داری



نابغه به اسم «ری هری هاوزن» استفاده کردند تا در دوران پیش از CG، صحنه‌های باورنکردنی مثل حمله گول فلزی، پرواز شیاطین بالدار، نبرد قهرمان با اژدهای چندسر، و از همه جالب‌تر جنگ تن‌به‌تن سربازان با لشکری از اسکلت‌ها را روی پرده بزرگ سینما بسازند. هری هاوزن، خالق تکنیک استاپ‌موشن نبود ولی آن را به اوج رساند و در کار دشوار و پُروسوایی مثل تطبیق دادن فریم به فریم صحنه‌های فیلمبرداری شده واقعی با عروسک‌های دست‌ساز و فیلمبرداری مجدد از آنها در استودیو، بهترین شد.

خودش در مصاحبه‌ها گفته نخستین بار در ۱۳ سالگی با دیدن فیلم «کینگ کونگ» به کار جلوه‌های ویژه علاقه‌مند شد و چون از عکاسی هم سر در می‌آورد، در خانه با استفاده از عروسک‌های اسباب‌بازی، فیلم‌های کوتاهی ساخت. بعدها با خواندن

این سفر در واقع یک جور «هفت‌خوان» است که جیسون باید با کمک درایت، قدرت، شجاعت و بالاخره وفاداری به رفقاییش از آن عبور کند و در عمل نشان دهد که لیاقت حکمرانی بر سرزمین پدری‌اش را دارد. «جیسون و آرگونات‌ها» مثل همه فیلم‌های حرفه‌ای سینمای تجاری، فیلم بسیار خوش‌ساختی است و با وجود این که سال‌ها از زمان ساختش گذشته هنوز هم به راحتی با تماشاگرش ارتباط می‌گیرد.

اما ویژگی اصلی فیلم که تا سال‌های سال، آن را تبدیل به گل سرسبد فیلم‌های حماسی می‌کرد، جلوه‌های ویژه‌ی گسترده‌ی آن است که تا آن زمان، کم‌نظیر بودند و بعدش هم تا هنگام ورود تکنولوژی دیجیتال به سینما و استفاده از گرافیک کامپیوتری، کمتر فیلمی شبیه آن ساخته شد. سازندگان فیلم از مهارت‌های حیرت‌انگیز یک هنرمند

بروند. یکی از این کارها، ساختن فیلم‌های افسانه‌ای و حماسی بود که بخصوص نوجوان‌ها خیلی دوست داشتند و چنین شد که مهارت هنرمندانی مثل آقای هری هاوزن آرج و قرب پیدا کرد.

او اولین بار، مهارتش در ساختن و نمایش موجودات عجیب و غریب سینمایی را در فیلم فضایی «هیولایی از ۲۰ هزارمیل دورتر» استفاده کرد و بعد از آن تبدیل به آدم اصلی در ساخت فیلم‌های حماسی یا علمی خیالی شد، تا جایی که حتی یک فیلم با نام «هفتمین سفر سندباد» را کارگردانی هم کرد و در آن انواع غول‌ها و جن‌ها و موجودات خیالی هزار و یک شبی را به جان بازیگران واقعی انداخت.

راستش این است که نه آن موقع و نه حالا، تماشاگران جدی و بسیاری از منتقدان و صاحب‌نظران سینمایی،

طراحی هنری در دانشگاه و ساخت چند انیمیشن، مهارت‌هایش را بیشتر کرد تا بالاخره به استخدام یکی از کمپانی‌های بزرگ فیلمسازی آمریکا (کلمبیا پیکچرز) درآمد.

این‌طور که تاریخ سینما می‌گوید، در سال‌های میانی قرن پیش، تولید فیلم‌های افسانه‌ای و علمی‌خیالی مثل امروز رواج نداشت و علتش هم در کنار سلیقه تماشاگران آن روزگار، ضعیف بودن جلوه‌های ویژه بود. یعنی حاصل کار آنقدر ناچور و پیش‌پا افتاده از آب درمی‌آمد که تماشاگران خنده‌شان می‌گرفت. اما بعد از مدتی که تلویزیون و تفریحات دیگر کم‌کم وارد زندگی مردم شدند، سینما برای رقابت و حفظ جایگاهش ناچار شد به سمت کارهای سخت‌تر برود و فیلم‌هایی تولید کند که مردم از دیدن‌شان حیرت‌زده شوند و به خاطرشان بلیت بخرند و به سینما





قصه‌گویی‌اش هم یک ویژگی دارد: در افسانه‌ها و اساطیر یونان باستان، انواع ایزدان زن و مرد در یک جهان موازی، کنار انسان‌ها زندگی می‌کنند و مدام در کار آنها سرک می‌کشند و دخالت می‌کنند.

اگر جلد دوم همان کتاب داستان یا «تاریخ تمدن» اثر ویل دورانت را بخوانید، با بسیاری از این ایزدان و افسانه‌هایی آشنا می‌شوید که از شیطنت آنها با انسان‌های بیچاره ساخته شده‌اند! (اگر آشنا شدید سلام من را هم به آنها برسانید!) درست است که یونانی‌های چهارهزارسال پیش، این افسانه‌ها را قبول می‌کردند ولی بعدها با گسترش مسیحیت در اروپا، این خرافات کم‌کم و رفته رفته فقط گاهی در شعرها و نقاشی‌ها از آنها یاد شد. معلوم است که در قرن بیستم هم وقتی پای سینما به زندگی مردم و پای افسانه‌های قدیمی به سینما باز شد، فیلمسازان برای رعایت

این جور فیلم‌ها را زیاد تحویل نمی‌گرفتند و ساختن چنین آثاری هم افتخارآمیز نبود، ولی سینماگر مهمی مثل **جرج لوکاس**، خالق سری فیلم‌های «**جنگ‌های ستاره‌ای**» درباره هری هاوون گفته «او منبع الهام تمام کسانی بوده که در صنعت جلوه‌های ویژه فعال هستند. فیلم‌های اولیه او که ما با آنها بزرگ شدیم برای ما الهام‌بخش بوده، تا جایی که می‌توانم بگویم اگر هری‌هاوون نبود، احتمالاً «**جنگ‌های ستاره‌ای**» هم نبود.»

خود استاد، تخصص خود را خلق «مخلوقات فانتزی» می‌دانست که به شکلی قابل‌باور مانند بازیگران واقعی در صحنه قرار بگیرند. او درباره هنر خودش هم گفته من می‌خواستم تخیلات، فانتزی‌ها و افسانه‌ها را روی پرده سینما بیافرینم.

فیلم «جیسون و آرگونات‌ها» به جز جاذبه‌های دیدنی، در مدل روایت و

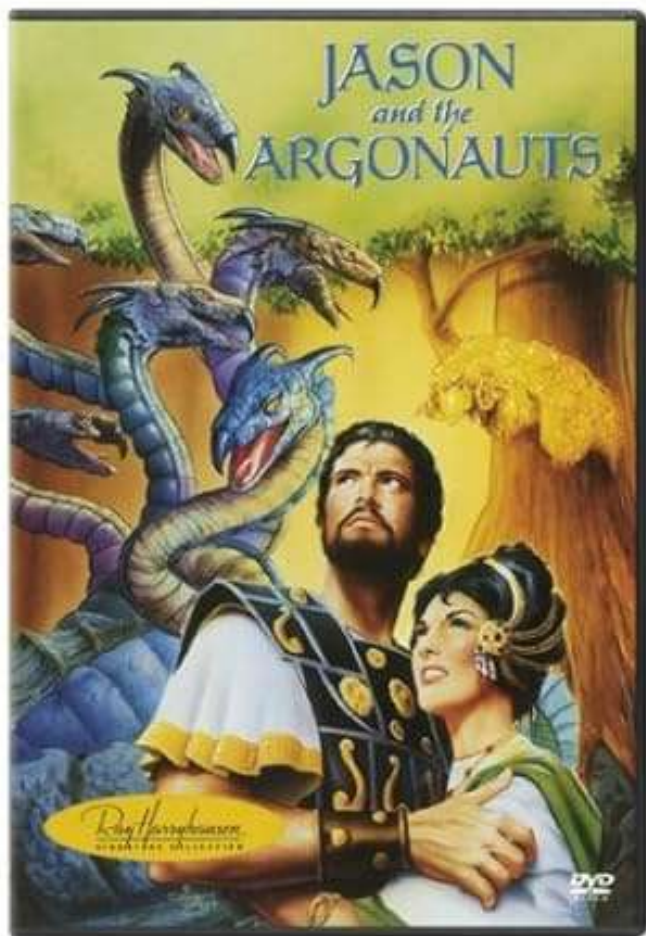


شعور تماشاگران، کاملاً دور موجودات افسانه‌ای را خط کشیدند و فیلمنامه‌های‌شان را براساس شخصیت‌های انسانی آن قصه‌ها تنظیم کردند.

اما سازندگان «جیسون...» به اصل افسانه وفادار مانده‌اند و نشان می‌دهند که هر قدم از سرگذشت جیسون با دخالت مستقیم ایزدانی تعیین می‌شود که در قصر خودشان بالای ابرها (در کوه آلمپ) نشسته‌اند و روی یک صفحه شطرنج، مهره‌های انواع شیاطین و بلایا را مقابل مهره‌ی کشتی آرگو قرار می‌دهند تا بلافاصله عین آن بر سر جیسون بیچاره و

افرادش نازل شود. البته چون جناب جیسون، جوان بسیار خوش‌قد و بالایی‌ست، یکی دو تا از ایزدبانوها به ایشان لطف دارند و به شکل‌های مختلفی از او حمایت می‌کنند که این کارشان باعث اختلافات و درگیری‌هایی در میان ایزدان گوناگون می‌شود.

نمی‌دانم سازندگان فیلم این نکته را صرفاً محض سرگرمی وارد فیلم‌شان کرده‌اند یا نه؛ ولی سال ساخت این فیلم (۱۹۶۳) اوج پدیده‌ای به نام جنگ سرد است که بسیاری از مردم دنیا نگران راه‌افتادن جنگ جهانی سوم بودند، آن هم از نوع اتمی‌اش! ابرقدرت‌های سیاسی برای همدیگر گری می‌خواندند و در پنج قاره‌ی دنیا





نقشی بر جام باستانی یونانی:  
جیسون، میان آرواره‌های اژدهایی که از پشم زرّین  
پاسداری می‌کند، به‌دست آتنا نجات می‌یابد.

این مورد و موارد دیگر در کنار هم، باعث شدند که باوجود اینکه بعضی جنبه‌های فیلم «جیسون...»، حالا کهنه به‌نظر می‌رسند ولی همچنان در تمامیت خود، تماشایی باشد. به‌قول خودِ هریهاوزن «آن‌وقتها فیلم‌های ما را بی‌مووی در نظر می‌گرفتند، چون بدون ادّعا و با بودجه‌ی کم ساخته می‌شدند. اما حالا می‌بینیم که عمر فیلم‌های ما از بسیاری از فیلم‌های درجه‌یک و پُرخرجِ آن زمان بیشتر است!»

پایان

مشغول رقابت با هم از طریق دخالت در جنگ‌های متحدان محلی‌شان بودند.

من خیال می‌کنم تصویری که فیلم از خرابکاری‌ها و رقابت‌های ایزدان در فیلم «جیسون...» ارائه می‌دهد، انعکاسی از اوضاع و احوال سیاسی آن روزگار باشد و حتی شاید نشانه‌ی انتقاد سازندگان فیلم از دخالت-ابرقدرت‌ها در جهان که به قیمت جان بی‌گناهان تمام می‌شد.